

بسیار مهمی شد و در سراسر ایران به عنوان یک حادثه بزرگ خونین معرفی شد. شب یازدهم هم شب بسیار تلخی بود. به نظر می‌رسید که آن شب به منزل مرحوم آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی حمله کردند و چند نفر هم آنجا کشته شدند. به مسجد کرامت هم به خیال آنکه آنجا کسی هست آمده بودند.

خواهم کرد وبا کمال وقاحت به جای اینکه عذرخواهی کند و یا وعده‌ای بدهد و یا ملایمتی نشان بدهد گفت که من شدت عمل به خرج خواهم داد و تهدید کرد. فردا دیدیم که این تهدید واقعی بود و حقیقتاً روز خشنی در تاریخ مشهد بود. روز خونینی بود عده‌ای شهدای آن حادثه را آن وقت بیش از هزار نفر می دانستند. این حادثه، حادثه

سیدعبدالله تماس می گیرند وپسر ایشان پشت خط بود که اوپسی گوشی را برداشت و با هم صحبت کردند و به اوپسی گفت که آقا خیلی از شدت عملیاتی که فرماندهان نظامی در اینجا انجام می دهند ناراحت هستند، اوپسی از آن طرف با لحن بسیار تندى گفت که من شدت عمل را بیشتر خواهم کرد و می گویم همه را بکشند و قتل عام

روایت‌های انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، به‌ویژه وقتی از زبان پیشگامان این نهضت بیان می‌شود، رنگ‌وبوی ویژه‌ای دارد. حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای به‌همراه شماری از یاران انقلاب اسلامی در خراسان، روز روزه‌ای پر شور منتهی به بهمن ۱۳۵۷ در جایگاه

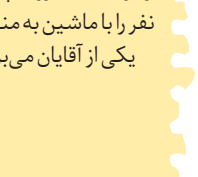
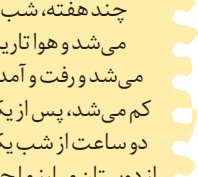
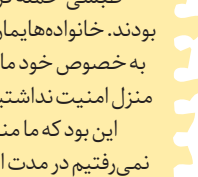
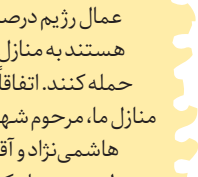
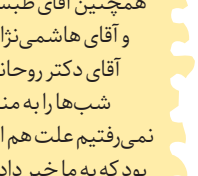
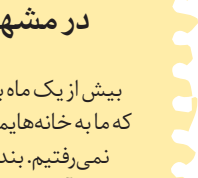
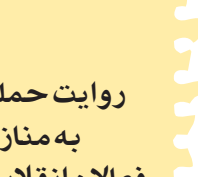
دوم دی ماه روز عجیبی برای مشهد بود. خبرهایی که می‌رسید نشان‌دهنده کمال وحشی‌گری و خباثت نیروهای امنیتی پهلوی بود. شب قبل که ما در منزل آقای شیرازی بودیم پسر ایشان با اوپسی تماس گرفت چون آقای شیرازی روحانی برجسته و معروفی بود و از مراجع به حساب می‌آمدند به اوپسی گفته شد که از مشهد منزل آقای

دوم دی ماه روز عجیبی برای مشهد بود و خبرهایی که می‌رسید نشان‌دهنده کمال وحشی‌گری و خباثت رژیم ستمشاهی بود. ماشین‌های ارتشی در خیابان‌ها راه می‌افتادند و هر جا صف نفت یا صف نان که آن روزها زیاد دیده می‌شد، همین‌طور که عبور می‌کردند این صف را به رگبار می‌بستند.



نهم و دهم دی ماه، اوج خباثت رژیم ستمشاهی

دوم دی ماه روز عجیبی برای مشهد بود و خبرهایی که می‌رسید نشان‌دهنده کمال وحشی‌گری و خباثت رژیم ستمشاهی بود. ماشین‌های ارتشی در خیابان‌ها راه می‌افتادند و هر جا صف نفت یا صف نان که آن روزها زیاد دیده می‌شد، همین‌طور که عبور می‌کردند این صف را به رگبار می‌بستند.



دی ماه ۱۳۵۷ روزهای خونین تاریخ مشهد



گفت‌و گوی تاریخی



جریان از یک راهپیمایی شروع شد. در راهپیمایی روز نهم دی که با اول صفرالمظفر مصاف می‌شد، مقصد راهپیمایی برخلاف معمول که آستان قدس و جلو صحن موزه بود، این دفعه مقصد راهپیمایی را باغ استانداری گذاشتیم. علت این بود که کارکنان استانداری اعلام همبستگی کرده بودند. آن روزها اگر پادتان باشد کارکنان دستگاه‌های مختلف با انقلاب و مبارزه اعلام همبستگی می‌کردند، استانداری به عنوان مرکز حکومت آخرین سنگربود.

ما برای اینکه قضیه حضور نیروهای مبارز را در استانداری تثبیت کنیم، مقصد راهپیمایی را آنجا قرار دادیم. البته لازم است بگوییم استاندارد در مشهد بود اما در استانداری نبود، به باغ ملک آباد رفته بود و جرئت نمی‌کرد به استانداری بیاید. جمعیت از بالاخیابان به طرف فلکه راه‌افتاد و پیچید به طرف خیابان عریض تهران که امروز خیابان امام رضا نام دارد. در این خیابان ۶۰ متری تقریباً جمعیت موج می‌زد و علما پیشاپیش جمعیت بودند. من نگاه کردم دیدم خیلی از علمایی که تا آن روز دیده‌نمی‌شدند در جمع راهپیمایان بودند. بعضی از جوان‌ها آمده بودند پیش من که با فلانی و فلانی چطوری رفتار کنیم. مثلاً می‌خواستند اجازه بگیرند به این‌ها اهانت کنند یا بیرونشان کنند. من گفتم نه، این‌ها آمده‌اند و به ما ملحق شده‌اند و حالا که برای ملحق شدن آمده‌اند به آن‌ها احترام بگذارید و به کسی اهانت نکنید. جمعیت با یک نظم واقعاً شگفت‌آوری مانند کوهی آرام آرام مثل یک قطار عظیم به سمت استانداری می‌آمد و می‌باید از میدان برق که فلکه دوم خیابان تهران است می‌پیچید به خیابان بهار و طرف استانداری.

استانداری ضماًآهمسایه پادگان لشکر ۷۷ ارتش هم هست. یعنی این خطر هم حضور داشت که ما داشتیم به کام ارتش مسلح دشمن می‌رفتیم. حقیقتاً آن روز این حرکت گستاخی عجیبی از سوی مردم به حساب می‌آمد و حاکی از عدم حضور دستگاه حاکمه در شهر بود. ما آمدیم. در ابتدا که وارد خیابان تهران می‌شدیم، عکس بزرگی ساخته شده بود متعلق به امام که خیلی عکس عظیمی بود شاید طولش ۱۶ یا ۱۷ متر بود به همین تناسب هم عرض داشت. دوستان ما می‌گفتند این مثل علامت مخصوص بنی اسرائیل است که در هر جنگی این را با خودشان می‌بردند پیروز می‌شدند. آن روز هم یادم هست که این عکس بزرگ را با خودمان حمل می‌کردیم. دل‌هایمان قرص بود که امروز هم حادثه‌ای پیش نمی‌آید و حقیقتش هم همین جور بود. در همان راهپیمایی بود که شاه فهمیده‌از حکومت نظامی ازهای نمی‌تواند نتیجه بگیرد و این نکته بسیار خوبی بود. بالاخره این سیل عظیم جمعیت که تمام خیابان تهران را پر کرده بود خیابان تهران هم خیابان عریضی است و هم این خیابان طوری است که از فاصله خیلی زیاد جمعیت را می‌توان کاملاً مشاهده کرد. جمعیت آمد و به فلکه برق رسید

پپیچید داخل خیابان بهار و هیچ حادثه‌ای پیش نیامد و مردم به سمت استانداری پیش آمدند. بحث در این بود که بیرون استانداری بایستیم یا داخل برویم. گفتیم همه بروند خودمان هم به داخل استانداری رفتیم و همه مردم هم آمدند. علمای زیادی در راهپیمایی بودند. از کسانی که عناصر اصلی بودند. برادرانمناب جناب آقای طبسی، شهید هاشمی‌نژاد، آقای شیرازی و دیگر علمای مبارز و همه آن کسانی که در مبارزات در صف اول این راهپیمایی‌ها حرکت می‌کردند همه حضور داشتند. وارد استانداری شدیم در بلندگو شعارهایی را می‌دادند و قرآن می‌خواندند مردم آماده می‌شدند برای اینکه سخنرانی‌ها شروع بشود و ظاهرآنده قرار بود سخنرانی کنم. یک قدری که از حضور جمعیت گذشت بیرون یک همه‌م‌ای شروع شد و خبر آوردند چند ماشین ارتشی که در میان

حادثه‌ای اتفاق بیفتد و من می‌بایست اولاً مانع بشوم از اینکه احیاناً ارتشی‌ها را بکشند، چون در آن صورت مسئله بسیار مشکل می‌شد و ثانیاً می‌بایست می‌فهمیدم که آن‌ها برای چه آمده‌اند و قضیه را بیشتر از نزدیک لمس کنم، لذا جمعیت را شکافتم و دیدم که دو سه نفر نشسته‌اند و یک بی‌سیم قوی هم عقب جیب گذاشته‌اند که دو نفر دور بی‌سیم بودند و یک نفر هم پشت فرمان نشسته بود و یک افسر هم جلو نشسته بود. صدای جمعیت هم بسیار زیاد بود و شعارهای مختلفی می‌دادند و هر کس یک چیزی می‌گفت و بعضی از جیب بالا می‌رفتند و در بین مردم یک حالت سردرگمی و اختلاف نظر نسبت به آن‌ها وجود داشت، بعضی با خوش بینی و بعضی با بدبینی و بعضی تهدیدآمیز به آن‌ها نگاه می‌کردند.



حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای: تأثیر حوادث نهم، دهم و یازدهم دی ماه در روحیه مردم به هیچ وجه تأثیر ترساننده نبود بلکه تأثیر پرانگیزاننده داشت یعنی هر یک از این حوادث مردم را مصمم تر و دستگاه را بی‌آبرو تر می‌کرد و بعد از چند روز از این حوادث مجدداً همان قضایا و اجتماعات و حضور شدید مردم در راهپیمایی‌های مبارزه‌جویانه یا دستگاه ادامه پیدا کرد و تکرار شد که حوادث بعدی مشهد هم به نوبه خود حوادث بسیار مهم و تعیین کننده‌ای است.

حادثه‌ای اتفاق بیفتد و من می‌بایست اولاً مانع بشوم از اینکه احیاناً ارتشی‌ها را بکشند، چون در آن صورت مسئله بسیار مشکل می‌شد و ثانیاً می‌بایست می‌فهمیدم که آن‌ها برای چه آمده‌اند و قضیه را بیشتر از نزدیک لمس کنم، لذا جمعیت را شکافتم و دیدم که دو سه نفر نشسته‌اند و یک بی‌سیم قوی هم عقب جیب گذاشته‌اند که دو نفر دور بی‌سیم بودند و یک نفر هم پشت فرمان نشسته بود و یک افسر هم جلو نشسته بود. صدای جمعیت هم بسیار زیاد بود و شعارهای مختلفی می‌دادند و هر کس یک چیزی می‌گفت و بعضی از جیب بالا می‌رفتند و در بین مردم یک حالت سردرگمی و اختلاف نظر نسبت به آن‌ها وجود داشت، بعضی با خوش بینی و بعضی با بدبینی و بعضی تهدیدآمیز به آن‌ها نگاه می‌کردند.



از آن‌ها سؤال کردم که برای چه آمده‌اید؟ می‌آیند. من نمی‌دانم که این‌ها از کجا آمده بودند. به هر حال آن وقتی که ما گفتند این‌ها تقریباً وسط جمعیت بودند. لازم بود به هر حال هر چه زودتر تحقیق کنیم که مسئله چیست و تصمیم بگیریم. اگرچه احتمال همبستگی خیلی ضعیف بود چون تانک آورده بودند و با تانک کسی نمی‌آید اعلام همبستگی بکند. لکن چون آن روزها گفته می‌شد ارتشی‌ها گرایش داشتند به اینکه این حرف را قبول بکنند و شنیدم در اطراف خود آن تانک، یکی دو تانکی که آنجا بود و همین‌طور در داخل باغ استانداری زمزمه‌هایی بود که گفتند آمده‌اند اعلام همبستگی بکنند و مردم به نفع ارتش شعار می‌دادند.

در همین حال ارتش وارد باغ استانداری شد و به من خبر دادند که یک جیب ارتشی وارد باغ شده و می‌خواهد جلو بیاید که مردم متوقفش کرده‌اند و نمی‌گذارند جلو بیایند. چون که جیب به طرف منتهی‌الیه جمعیت حرکت می‌کرد مردم سوظن پیدا کرده بودند و در اطراف ماشین جمع شده بودند و جان آن‌ها در خطر بود. من دیدم که دیگر توقف جایز نیست و از دور نمی‌شود کاری کرد و باید خود را به محل حادثه برسانم چرا که احتمال داشت

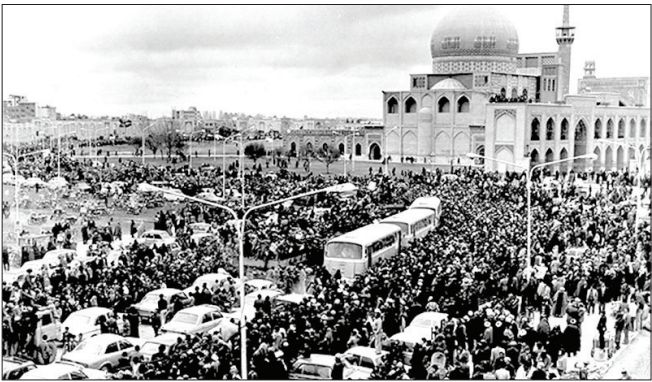
جمعیت فشرده بود راه دادند و مجدداً سرم را داخل ماشین بردم و به آن‌ها گفتم که خیلی سریع هر طور می‌توانید خودتان را از حرکت خارج کنید و بروید، چون هر آن خطر آن‌ها را تهدید می‌کرد تا حادثه‌ای پیش نیاید. در همین هنگام که من روی ماشین جیب ایستاده و مشغول صحبت کردن بودم و این‌ها را وادار می‌کردم که بروند، جمعیت یک تکانی می‌خورد و یک مقداری راه را باز می‌کردند و باز دو مرتبه فشار جمعیت مانع از حرکت این‌ها می‌شد و بالطبع چند دقیقه‌ای طول کشید که ناگهان صدای تیراندازی به گوش رسید و متوجه شدیم که از نقطه دوردستی صدای شلیک می‌آید و چندین تیر بی‌درپی رها شد. از بیرون باغ و از داخل خیابان خبر رسید که تانک‌ها به مردم تعرض می‌کنند و جریان به این شکل بود که بعضی از جوان‌ها جسارت به خرج داده و روی تانک‌هایی که در بیرون متوقف بودند رفتند. در بیرون دو یا سه تانک یا نفربر بودند و سربازها اول چیزی به مردم نگفتند اما ناگهان تیری شلیک می‌شود البته آن سربازها اعتراف نکردند که این تیر را عمدأ شلیک کردند. برای ما آشکار شد که دستگاه و رژیم جدا درصدد کشتار مردم است و بعد از گذشت چند دقیقه، تیراندازی و رگبار آغاز شد از آن جیبی هم که درصدد بود خارج شود دیگر خبری نداشتیم بعد مطلع شدیم که مردم ریخته‌اند و یک نفر از عناصری که در ماشین بود را به قتل رسانده‌اند. بعد از اینکه تانک‌ها شروع به تیراندازی کردند و مردم را زیر می‌گرفتند حرکت آن‌ها در

آن ساختمان‌ها چه بود دستگاه اداری بود و یا غیر آن‌ها، به هر حال آنجا رفتیم که ببینیم چه باید بکنیم شوری انجام داده و تصمیمی بگیریم. پیغام دادیم که همه مردم خارج شوند و هیچ‌کس در محوطه نماند. ما بعد از اینکه با بعضی از دوستان مشورت کرده و بحث نمودیم بنا گذاشتیم از آن بخش که اشاره کردم، خارج شویم و برویم. در این هنگام دیدیم بعضی از عناصری که در خیابان بودند داخل باغ شده و خودشان را به ما رساندند. عده‌ای اسلحه ۳- با فشنگ و خشاب و اسلحه کمری داشتند که آن‌ها را از جاهایی بدست آورده بودند و مصرانه از ما می‌خواستند اجازه دهیم با این اسلحه‌ها به سربازها حمله کنند. که ما طبعاً اجازه ندادیم و توضیح دادیم که این مصلحت نیست. خود ما هم از پشت استانداری توسط مسلمان‌های استانداری به خارج راهنمایی شدیم و تقریباً حدود ظهر بود که به مرکزی که محل تجمع بود رفتیم. بعد وقتی با دوستان آقای طبسی، شهید هاشمی‌نژاد و بعضی از برادران انقلابی به بررسی اوضاع پرداختیم، فهمیدیم که حوادث عظیمی در شهر اتفاق افتاده است. مردم برای اولین بار در خیابان‌ها راه افتادند و به مراکز مربوط به دولت حمله کردند. یکی از مراکزی که مورد هجوم قرار گرفت و دچار آتش سوزی شد فروشگاه ارتش بود.

دیگر سینمایی بود در همان نزدیکی محل تظاهرات یعنی فلکه تقی‌آباد که به خیابان بهار منتهی می‌شود. مراکز دیگری که مورد حمله واقع شدند زنان بود که در و پیکر و تشکیلات آنجا را به آتش کشیده بودند و منجر به فرار زندانیان زن گشته بود. چند کلانتری نیز مورد حمله قرار گرفت. ما هم در مسجد کرامت یعنی ستاد عملیات انقلابی مشهد بودیم. در مورد حمله به کلانتری‌ها مردم به چند کلانتری حمله کرده و آن‌ها را به آتش کشیده بودند و بعضی جاها اجتماع کرده بودند.

دهم دی ماه از زبان حضرت آیت الله خامنه‌ای

۱۰ دی روز عجیبی برای مشهد بود و خبرهایی که می‌رسید نشان‌دهنده کمال وحشی‌گری و خباثت دستگاه بود. شهرانی مایل بود به مردم تیراندازی نکنند از طرفی مردم به کلانتری حمله می‌کردند لازم بود فکری اساسی شود. لذا ما حدود یک ساعت بعد از شب بلند شدیم و به منزل مرحوم آیت‌الله سید عبدالله شیرازی رفتیم که مسئله را بررسی کنیم. آقای طبسی و آقای هاشمی‌نژاد و بعضی دیگر از برادران روحانی و غیرروحانی که به منزل ایشان رفتیم قضایا را مطرح کردیم و



تبادل نظر نمودیم ایشان هم نظرش این بود که باید کاری بکنیم کلانتری‌ها توسط مردم مورد هجوم قرار نگیرد چون هم بهانه بودند که در مقابل تانک فولادین نمی‌توان با تن بی‌دفاع مقاومت زیادی کرد پس جمعیت به تدریج و با سرعت از همه طرف خارج شدند. در قسمت شمال غربی استانداری، ساختمان‌های کوتاه یک طبقه‌ای بود که ما از فضای اصلی استفاده‌ای عبور کرده و به طرف عقب، داخل آن ساختمان‌ها شدیم نمی‌دانم

خیابان‌ها و اعمال شنیع آن‌ها موجب متفرق شدن مردم شد. جوان‌ها ابتدا مقاومت می‌کردند اما متوجه شدند که در مقابل تانک فولادین نمی‌توان با تن بی‌دفاع مقاومت زیادی کرد پس جمعیت به تدریج و با سرعت از همه طرف خارج شدند. در قسمت شمال غربی استانداری، ساختمان‌های کوتاه یک طبقه‌ای بود که ما از فضای اصلی استفاده‌ای عبور کرده و به طرف عقب، داخل آن ساختمان‌ها شدیم نمی‌دانم

روایت روز یازدهم دی و هزار شهید

فردا صبح که می‌خواستیم به مسجد کرامت برویم به ما گفتند اول صبر کنید ببینیم حول و حوش مسجد چه خبر است. لذا برای خبرگیری و ارزیابی درست‌تر کسی را فرستادیم که بعد از مدتی برگشت و گفت آنجا غوغایی است، ماشین‌های ارتشی به میزان زیادی سرچهاره‌نادره که در محل مسجد کرامت است جمع شدند. شنیدیم که ماشین‌های ارتشی و تانک‌ها را آورده‌اند هیچ کس هم آنجا نیست و هر کس هم پیدا شود او را می‌زنند. کسی را نمی‌گرفتند، فقط افراد را می‌زدند. عده‌ای در مسجد کرامت بودند و بالاتر از مسجد کرامت در خیابان شاه رضا نو آن‌روز که محل استقرار نیروهای دولتی به اصطلاح مقاومت ملی یا پایداری ملی بود عده‌ای از جوان‌ها بالای پشت‌بام آنجا و عده‌ای هم پشت‌بام مسجد کرامت بودند. اول صبح در حوالی مسجد و خیابان یک اجتماع مختصری تشکیل می‌شود که بعد عمال رژیم جمعیت را به رگبار می‌بندند و بعد هم با وحشی‌گری تمام حمله می‌کنند و عده‌ای را در همان جا به شهادت می‌رسانند.

در این وضعیت به ما گفتند که به هیچ وجه مصلحت نیست به مسجد کرامت برویم و همین‌طور هم بود و اگر می‌رفتیم مطمئناً خطر جانی در پیش بود و کارها متوقف می‌ماند. بالاخره ما آن روز را تا شب در منزل ماندیم. شب یازدهم هم شب بسیار تلخی بود. به نظر می‌رسید که آن شب به منزل مرحوم آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی حمله کردند و چند نفر هم آنجا کشته شدند. به مسجد کرامت هم به خیال آنکه آنجا کسی هست آمده بودند چون می‌دانستند مرکز مبارزه و دستگاه رهبری راهپیمایی در آنجا مستقر است و دنبال ما‌ها هم بودند، شب یازدهم هم شب بسیار وحشتناکی بود. این حادثه سه روز به طول انجامید نهم و دهم و یازدهم تا اینکه فروکش کرد.

البته همان طور که می‌دانید تأثیر این حوادث در روحیه مردم به هیچ وجه تأثیر ترساننده نبود بلکه تأثیر برانگیزاننده داشت یعنی هر یک از این حوادث مردم را مصمم‌تر و شجاع‌تر و بی‌آبروتر می‌کرد و بعد از چند روز از این حوادث مجدداً همان قضایا و اجتماعات و حضور شدید مردم در راهپیمایی‌های مبارزه‌جویانه با دستگاه ادامه پیدا کرد و تکرار شد که حوادث بعدی مشهد هم به نوبه خود حوادث بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای است.

والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته